

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

واژه ای که از آن خون می چکد!

یک هفته پیش، روزنامه بهار چاپ تهران، مقاله ای را در صفحه اول خود منتشر کرد با عنوان: «امام؛ پیشوای سیاسی یا الگوی ایمانی؟» و این مطلب بلافاصله با عکس العمل وسیع اسلامیست ها (یا همان مسلمانان معتقد به برقراری حکومت مذهبی) مواجه شد و اعتراضات چنان بالا گرفت که روزنامه بهار، با ظاهری داوطلبانه، خود را برای مدتی تعطیل کرد. من این هفته می خواهم در مورد این مقاله و مسائلی که در درون گفتمان مذهبی اسلامی بطور کلی، و شیعی بطور اخص، مطرح می کند مطالبی را عرضه بدارم.

esmail@nooriala.com

در اول آبان ماه 1392، روزنامه بهار چاپ تهران، مقاله ای را به قلم دکتر علی اصغر غروی، عضو شورای مرکزی و مسئول شاخه اصفهان تشکل مذهبی نهضت آزادی ایران، در صفحه اول خود منتشر کرد با عنوان: «امام؛ پیشوای سیاسی یا الگوی ایمانی؟» و این مطلب بلافاصله با عکس العمل وسیع اسلامیست ها (یا همان مسلمانان معتقد به برقراری حکومت مذهبی) مواجه شد و اعتراضات چنان بالا گرفت که روزنامه بهار، با ظاهری داوطلبانه، خود را برای مدتی تعطیل کرد(1). من این هفته می خواهم در مورد این مقاله و مسائلی که در درون گفتمان مذهبی اسلامی بطور کلی، و شیعی بطور اخص، مطرح می کند مطالبی را عرضه داشته و نشان دهم که چگونه یک کلمه کوچک و ساده در زبان عربی زیر بنای اختلاف بزرگی در سراسر تاریخ اسلام بوده و هم اکنون نیز بر سرنوشت ما اثری مستقیم و عمیق دارد.

در ابتدا لازم است بگویم که، در طول تاریخ، درباره نقش واژه ها در سرگذشت آدمیان همواره مطالب بسیاری نوشته اند. از تورات که «سفر پیدایش» خود را به «در ابتدا "کلمه" بود» آغاز می کند و به گزارش «خدا گفت: "روشنایی بشود" و روشنایی شد» می رسد، تا «والقلم و ما یسطرون» [و قسم به قلم و آنچه می نویسد] در قرآن می رسد و اینکه، در آیه 117 سوره بقره، می آید: «يقول له "کن" فیکون» [به او گفت "بشو" و شد]. یا می توان از «نردبام آسمان است این "کلام"» مولوی بلخی به این بیت حافظ رسید که: «غلام آن "کلمات"م که آتش افروزد / نه آب سرد زند، در سخن، بر آتش تیز!». در عصر جدید تاریخ ما نیز، مثلاً، می بینیم که میرزا ملکم خوان مدرنیته جو حاصل افکارش در مورد جامعه برخاسته از قانون را در کتابی به نام «یک کلمه» گرد می آورد.

در همه این موارد می توان دید که برای اهل نظر و تعمق «واژه ها» دارای نیروهای گسترده و مؤثرند. و این موضوع هم می تواند به نتایج عملی خرافی برسد و هم دارای نتایج واقعی علمی باشد. مثلاً، اعتقاد به جادو و جنبل، تا هم امروز، بر اعتقاد به نقش اساسی «اوراد» و «ادعیه» استوار است. در اساطیر رسمی و عامیانه، جادوگران «رمز کلمات» را می دانند و با بیان آنها در جهان فیزیکی دخل و تصرف می کنند. اما واقعیت های تاریخی نیز به ما نشان می دهند که در حوزه واقعیت های اجتماعی نیز واژه هائی خاص

صاحب تأثیری بسیار گسترده می شوند. بدینسان، چه در افسانه و چه در واقعیت همه اهل تفکر تصدیق می کنند که واژه ها می توانند دارای قدرت هائی شوند و جهان را دگرگون سازند.

در سرگذشت واقعی مردم مسلمان جهان، و از جمله ایرانیان مسلمان، نیز واژه هائی وجود دارند که منشاء انشقاق ها و انشعاب ها، برخوردها، مبارزات، خونریزی ها، و کشتارهای وسیع بوده اند؛ چرا که در هر تعبیر نوئی که از هر یک از آنان شده، نوعی جهان بینی و ایدئولوژی نوین آفریده گشته که بر زندگی اجتماعی مردمان اثراتی ژرف نهاده است. اما اگر از من بپرسند که بحث انگیزترین و نفاق آفرین ترین و خونریزترین واژه در عالم اسلام چه بوده است من به مجموعه واژگانی برخاسته از واژه «چهار حرفی» «مولا» اشاره می کنم که هم به معنای سرور و آقا و صاحب اختیار است و هم معنای محب و دوستدار را در خود حمل می کند (2) و، از مرگ پیامبر اسلام تا هم امروز، همواره زنده و فعال بوده و در زندگی روزمره ما اثر گذاشته و بسیاری چون مرا به اقصا نقاط دنیا به پناهندگی و تبعید فرستاده و دوستانم را در کشورم به زنجیر و تجاوز و شکنجه و اعدام کشانده، و به ماشین خونریزی تبدیل شده است که همچنان درو می کند و پیش می رود و هر دم درنده خوتر و وحشی تر می شود.

داستان کهنه کار ورود این «واژه» در سرگذشت آدمیانی که در حوزه نفوذ اسلام زیسته اند و می زیند، چه مسلمان باشند و چه نه، از این قرار است:

پیامبر اسلام در دهسال زندگی خود در مکه (از چهل تا پنجاه سالگی) همواره اعلام می کرد که رسول و فرستاده و پیام آور خدائی به نام «الله» است که با هدایت او (از طریق فرشته ای به نام «جبرائیل») مردمان را به «راه مستقیم» (صراط المستقیم) فرا می خواند و چگونگی رستگاری در «آخرت» (زندگی پس از مرگ) را به ایشان می آموزد.

او از میان بت های (یا اله ها)ی داخل خانه مکه، که به قبایل مختلف عرب تعلق داشتند، یکی را که «الله» خوانده می شد به سروری پذیرفته و بقیه اله ها را قبول نداشت و لذا نخستین شعار او این بود که «الله اکبر» [یعنی الله از بقیه کبیرتر و بزرگ تر است؛ که این خود بصورتی تلویحی خدایان دیگر را نیز برسمیت می شناخت اما معتقد بود که الله اکبر و سرور آنها است]. اما بعداً او به این شعار رسید که اصلاً «لا اله الا الله» [یعنی هیچ الهی جز الله وجود ندارد]. و سپس توضیح داد که این الله آن بت نشسته در بنکده مکه هم نیست و جاییش در آسمان ها (ملکوت) است و جسمیت هم ندارد، زاده نشده است و نمی زاید و یکه است (سوره مکی «اخلاص»).

این جریان البته در متن حوادثی مهم و تاریخی و تاریخ ساز در شهر مکه اتفاق می افتاد که چون شرح آن را در جای دیگر آورده ام (3)، در اینجا مختصراً به نتایج آنها اشاره می کنم.

پس از ده سال پیامبری بی حاصل در مکه، پیامبر اسلام مجبور شد شبانه، و به همراه یکی از پیروان صمیم اش به نام ابوبکر، از مکه بگریزد و به مدینه برود؛ شهری یهودی نشین که سکنان عرب اش به هجرت او به مدینه کمک کردند و در تاریخ اسلام به گروه «انصار» [یاری رسانندگان] شهره شدند. از آن پس پیروان مکی محمد رفته رفته خود را به مدینه رسانند و گروه «مهاجران» را تشکیل دادند. از جمله آنان دختر پیامبر

(فاطمه)، عمویش (حمزة بن عبدالمطلب) و پسر عمویش (علی ابن ابیطالب) و نیز دو پیرو معتبر محمد، یعنی عمر بن خطاب و عثمان بن عفان قابل ذکرند.

با تشکیل نخستین «همبش» (community) مسلمانان، محمد، بطور طبیعی، به رهبری اجتماعی و سیاسی پیروان اش نیز رسید و از آن پس، علاوه بر آوردن «پیام های آسمانی»، ریاست این همبش را بر عهده گرفت.

اکثر قرآن شناسان معتقدند که این ریاست سیاسی - اجتماعی (و بعداً نظامی و جنگی) و نیاز جامعه نومسلمان به داشتن مقررات زندگی اجتماع موجب شد که در محتوای الهامات رسیده به پیامبر نیز تغییراتی اساسی ایجاد شود و لحن آیاتی که در مدینه «نازل می شد» (یعنی همچون باران از آسمان فرود می آمد) با لحن آیات مکی متفاوت است. هرچه آیات مکی جنبه «معنوی» و «آخرتی» دارند، آیات مدنی (یا مدینه ای) به زندگی روزمره پیروان محمد می پردازند. با این همه، و لااقل در آن روزگار که پیامبر در میان پیروانش می زیست، بین پیامبری و حکومت بر جامعه تفاوتی وجود نداشت و همگان هر دو سمت او را پذیرفته بودند.

زندگی مسلمانان مدینه، که رفته رفته شهر را از یهودیان «پاکسازی!» می کردند، اغلب در «غزوات» می گذشت. غزه به معنی درگیری های کوچکی است که مسلمانان مدینه با بت پرستان مکه داشتند. و چون شهر مدینه در سر راه یمن و مکه و اورشلیم قرار داشت، و کاروان های رونده از هر سو به دیگر سو از کنار آن می گذشتند، این موقعیت سوق الجیشی برای نومسلمانان مدینه پیش آمده بود تا در رهگذر این کاروان ها راهبندان ایجاد کرده، اهل کاروان را کشته و اموال شان را به یغما ببرند (2). نتیجه عمومی این غزوات هم آن بود که عاقبت، 12 سال گذشته از خروج پیامبر از مکه، اهل این شهر خود را در محاصره مسلمانان دیدند و به تسلیم تن در دادند اما، در مذاکرات صلح، خواستار مهلتی یک ساله شدند تا شهر را تسلیم مسلمانان کنند و پیامبر نیز این تقاضا را پذیرفت. سال بعد، او با پیروانش وارد مکه شد، بت های خانه کعبه را شکست، عفو عمومی داد، اسلام آوردن دشمنان دیرینه اش را پذیرفت، و فقط به شاعری که مدعی بود بهتر از او «آیه می سراپد» رحم نکرد و دستور قتل اش را داد.

با پایان گرفتن مراسم آن حج، که آخرین حج پیامبر است و «حجة الوداع» خوانده می شود، مسلمانان بازگشت خود را در مسیر 420 کیلومتری به مدینه آغاز کردند. استراحتگاه کاروان مسلمانان در کنار آبگیر (یا غدیر) تعیین شده بود که در 260 کیلومتری مکه قرار داشت و «غدیر خم» خوانده می شد.

احادیث بازمانده از آن روزگار، که دو قرن بعد به دست محدثین شیعه و سنی به نگارش و ثبت رسیده اند، چنین خبر می دهند که در آن منزلگاه، پیامبر دستور داد که هر آنکه از آن محل گذشته برگردد و هر کس که نرسیده زودتر خود را بدان محل برساند، چرا که او می خواهد مطلب مهمی را با پیروان اش در میان بگذارد. و چون چنین شد دستور دارد، از زین اسبان و شتران، کوهه ای بسازند و خود بر فراز کوهه ایستاد و پس از یک سخنران جامع در مورد آنچه بر مسلمانان و دین نوی آنها گذشته بود، پسر عمو و داماد خویش، علی بن ابیطالب، را بر سر دست گرفت (!؟) و، با مطرح کردن واژه «مقاله» (مولا)، چنین گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» [بِقَوْلِ شَاعِرَانِ: هَر كَه مِنْ مَوْلَايْ اُويم، اَيْنِ عَلِي مَوْلَايْ اوست]. و از پیروان اش

خواست تا یک با علی مصافحه کرده و او را مولای خود خطاب کنند. در عین حال، محدثان می گویند که در همان غدیر خم حالت نزول وحی به پیامبر دست داد و این آیه از زبان او جاری شد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده، آیه ۳) [ترجمه: امروز دین تو را بر تو کامل کرده و نعمت خود بر تو را به اتمام رساندیم و اکنون راضی از آنیم که اسلام دین تو باشد].»

نومسلمانان مدینه، پس از این مراسم، به شهر خود بازگشتند و به زندگی روزمره پرداختند. اما، در همیشه 1400 ساله گذشته، این پرسش در فضای ذهنی اهل تحقیق معلق است که حاضران در غدیر خم از واژه «مولا» چه فهمیدند: «دوست و محب» یا «رئیس و حاکم؟» و آیا چون به مدینه برگشتند سخن پیامبر را چنان دقیق درک کرده بودند که هرگز این پرسش برایشان مطرح نشد که منظور پیامبر از آن «مولائی علی» چیست؟

[همین جا این نکته را هم گفته باشم که در یکی از قرائت های مربوط به این واقعه آمده است که چون عده زیادی از اعضاء قبایل عربی، که پس از جنگ و شکست خوردن از نومسلمانان اسلام آورده بودند، به دست علی ابن ابیطالب کشته شده بود، پیامبر بیم آن داشت که، پس از مرگ اش، این نومسلمانان داغدار برای انتقام کشی به سراغ علی بیایند و، لذا، در «غدیر خم» کوشیده بود تا از پیروان اش قول بگیرد که با علی دشمنی نکنند].

باری، سه - چهار ماهی از بازگشت مسلمنان به مدینه نگذشته بود که پیامبر به بستر بیماری افتاد و جان سپرد. با انتشار خبر مرگ پیامبر، ریش سفیدان و زعمای مدینه، بجز علی ابن ابیطالب، که به کفن و دفن پیکر پیامبر مشغول بود، در جای سرپوشیده ای (سقف دار + سقیفه) به نام «سقیفه بنی ساعده» گرد آمدند و ابوبکر را به جانشینی (خلافت) پیامبر برگزیدند، که پیر گروه مسلمنان، یار فرار پیامبر از مکه، و پدر محبوب ترین همسر او، عایشه، بود. آنها لقب «خلیفه» را هم از قرآن گرفتند که می گوید خدا آدم را خلیفه خود بر زمین قرار داده است.

اندکی بعد علی ابن ابیطالب نیز با ابوبکر بیعت کرد. با مرگ ابوبکر خلافت به عمر بن خطاب رسید و پس از او عثمان بن عفان خلیفه سوم شد و در تمام سه دهه ای که طی آن این سه تن خلیفه بودند، علی ابن ابیطالب مهمترین مشاور آنها بود. تا اینکه عاقبت، با وقوع شورش سربازان یمنی و کشته شدن عثمان، شورشیان علی را به خلافت برگزیدند. شما اگر به مناطق سنی نشین دنیا سفر کنید خواهید دید که بر چهار سوی مساجدشان نام این چهار خلیفه، که «خلفای راشدین» خوانده می شوند، نقش بسته است.

تصور کنونی شیعیان آن است که، اختلاف در مورد جانشینی محمد و ادعای غصب حق علی، از همان روز مرگ پیامبر آغاز شده است. اما واقعیت آن است که هنگام مرگ پیامبر اسلام اغلب نومسلمانان معتقد بودند که پیامبر جانشینی انتخاب نکرده و این گزینش را در اختیار پیروان خود گذاشته است؛ و مورد «غدیر خم» را نیز تأکید پیامبر بر دوستی و محبت علی دانسته و این مسئله را همواره نسبت به او اعمال می کردند.

اما گروهی که خود را پیرو (یا شیعه)ی علی می خواندند، بخصوص پس از کشته شدن عثمان و انتخاب علی بعنوان خلیفه چهارم از جانب شورشیان، چنین اقامه کردند که منظور پیامبر از «مولا» ریاست

سیاسی بر جامعه مسلمانان بوده و «مولا»ی مسلمین همانا سرپرست و قیم و ولی مسلمانان محسوب می شود و چون پیامبر می خواسته جانشینی را «معرفی» کند که دارای پیوندهای آسمانی نیز باشد از این واژه دو پهلوی «مولا» - که «صاحب ولایت» نیز هست - استفاده کرده است.

نکته جالب آن است که گزینش علی، بعنوان خلیفه چهارم، به دست سربازان شورشی انجام گرفت و از همان آغاز مورد موافقت اکثر بزرگان جامعه اسلام آورده نبود. به همین دلیل علی، در پنج سال حکومت اش دچار جنگی خانگی و داخلی شد که طرف مقابل جنگ کسانی بودند همچون عاصیه (که سوگلی پیامبر بود و «ام المؤمنین» یا «مادر اهل ایمان» خوانده می شد) و بزرگان دیگری چون طلحه و زبیر. عاقبت هم نوبت به جنگ با دشمن نومسلمان اصلی خاندان پیامبر، که پس از فتح مکه مسلمان شده و در دوران عثمان به استانداری دمشق منصوب گشته بود، یعنی معاویه، رسید و چون امر جنگ پیش رفت کار به «حکمت» (داوری ریش سفیدان دو طرف) کشید؛ حکمیتی که به نفع معاویه تمام شد و علی هم نتیجه آن را پذیرفت و معاویه خلیفه پنجم شد. در پی انتقال خلافت به معاویه، عده ای از پیروان (شیعیان) علی از اردوگاه اش خارج شدند (و در تاریخ «خوارج» نام گرفتند) و یکی از آنها علی را به ضرب شمشیرش کشت. بدینسان، واژه مبهم «مولا» وارد کارزاری 1350 ساله شد که تا به امروز نیز ادامه یافته است. شیعیان مولای خود را «امام» نام نهادند تا به واژه «خلیفه» رنگ و بوئی خصمانه و نامشروع دهند. آنها «امام» را صاحب قدرت های ماوراء الطبیعه و علم غیبی دانستند که از طریق خون منتقل می شود. امامان شیعه باید خون علی ابن ابیطالب و فاطمه دختر پیامبر را در رگ ها می داشتند و برای دریافت حق حاکمیت خود علیه خلفا قیام می کردند. اینگونه بود که داستان بلند و سرشار از خون ریزی و «شهادت طلبی» در تشیع شکل گرفت.

از آن روزگار دور تا هم امروز، اهل سنت (سنی مذهب) «ولایت سیاسی» را از آن «خلفا» دانسته و شیعیان آن را از آن «امامان» شان بر شمرده اند. اما، پس از 12 امامی که با علی و فاطمه پیوند خونی داشتند، و شروع عصر «غیبت کبرا»ی این دوازدهمین امام، مسئله «ولایت سیاسی امام» خودبخود و طبعاً به محاق تعلیق افتاد. اما بزودی «علماء شیعه» فرمول «نیابت عام» را بر ساخته و بخصوص سادات شان مدعی حق اجدادی خود برای حکومت شدند. با تشکیل حکومت های صفوی و قاجار (5) و سپس تأسیس حکومت اسلامی در ایران، این مسئله دیگر باره فعال گشته و داستان غدیر خم و برداشت سیاسی از آن منشاء کسب مشروعیت رئیس حکومت اسلامی مسلط بر کشورمان شده است. بدینسان می بینیم که اختلاف بر سر تکواژه «مولا» چگونه کل عالم اسلام را به دو پاره تقسیم کرده و سبب خونریزی های وسیع در بین آنان گشته است.

اما، در میان مسلمانانی که به تفاوت و جدائی «امر قدسی» (یا ملکوتی و یا آسمانی) با «امر زمینی» قائل هستند، اساساً امکان جمع بندی این دو قلمرو مورد سؤال است و آنان معتقدند که واقعه غدیر خم بیشتر یک نمود بارز از «امر قدسی» است و ربطی به امور عالم فانی ندارد و پیامبر با تعیین نکردن

جانشین سیاسی این کار را انتخابی و بر عهده پیروان خود قرار داده است. بسیاری از اینگونه مسلمانان را می‌شناسم که به اعتبار همین تعبیر خود را «سکولار» می‌دانند و از حکومت مذهبی دوری می‌جویند. این تعبیر البته در مباحث اسلامی دارای سابقه کهنی است که می‌توان مهمترین بروز آن را در میان عقاید عرفای شیعی (و گاه سنی) یافت. ولایت در نزد اینان جنبه قدسی دارد و به هیچ روی «آلوده»ی امر زمینی نمی‌شود. هنگامی که پیر خانقاهی «شاه نعمت الله ولی» خوانده می‌شود و خود مدعی آن است که می‌تواند «خاک را به نظر کیمیا کند»، تلویحاً چنین اعلام می‌کند که مصادر دنیوی برایش بی ارزش اند. مقاله دکتر علی اصغر غروی نیز بر همین زمینه تاریخی نوشته شده و رسانای آن است که از نظر او «مولا»ئی که پیامبر در غدیر خم به زبان رانده صرفاً به امری قدسی و نوعی جانشینی معنوی ربط داشته و ارتباطی با حکومت و سیاست ندارد و نمی‌توان ولایت معنوی و قدسی علی (و احتمالاً فرزندان 12 گانه اش) را به امر زمینی «حکومت» متصل کرد. او می‌نویسد: «علی (ع) تمام همت خود را مصروف تأمل و تدقیق در قرآن و اجرایی کردن آن می‌سازد، تا آنجا که شیخ محمد عبده، در بیان اندیشه و رفتار علی، وی را قرآن مجسم می‌نامد. ولی متاسفانه، بنا به فرموده مولی (ع)، شیعیان "به جای آن‌که کتاب را امام خود بدانند خود را امام کتاب می‌دانند" و، برخلاف خواست او، بنده جهالت خود شده‌اند و مدام بر حق ضایع شده‌اند علی در حکومت چند روزه دنیوی می‌گیرند! حکومتی که طبق فرموده مولی، ارزش آن از عطسه‌ء بز نزد وی کمتر بود. آیا می‌شود چیزی که از منظر امیر مومنان (ع) قدر و منزلت اش از عطسه‌ء بز کمتر است، از طرف خدا باشد؟ و تازه، از این فراتر، اتمام نعمت و اکمال دین نیز باشد؟!»

نکته در این است که دکتر غروی نه حرف تازه ای می‌زند و نه به سست کردن پایه های حکومت اسلامی فعلی مشغول است. توجه او به واقعه «غدیر خم» است و می‌کوشد تعبیرات عرفانی دیر ساله از آن را با کلماتی امروزی ارائه دهد.

اما چگونه است که با وجود همه این حقایق، نوشتن این مقاله بر اسلام‌بست ها گران می‌آید و نسبت به آن دست به اعتراض و تهدید می‌زنند؟

به نظر من، مشکل حکومت اسلامی فعلی ناشی از وضعیت «شتر - گاو - پلنگی» است که خود را در آن گیر انداخته و ناچار است بصورتی روزمره، و صرفاً بنا بر مصلحت حکومتی خویش و نه مصالح دینی، در نظریه های اختراعی علمای سلف و خلف خود «تجدید نظر» کند. با توضیحی اندک در این باره مطلب این هفته را به پایان می‌برم.

حکومت اسلامی شیعی اثنی عشری (12 امامی) مشروعیت خود را از واقعیات و افسانه های زیر

می‌گیرد:

1. پیامبر اسلام در غدیر خم علی ابن ابیطالب را بعنوان «جانشین معنوی و سیاسی» خود معرفی

کرده است چرا که ارتباط خداوند با آدمیان از مجرای «فضل الهی» می‌گذرد. [فضل به معنی «سرریز آب» است و عبارت «فاضل آب» هم از آن می‌آید]. به همین دلیل ارتباط با عالم غیب با مرگ پیامبر اسلام به پایان نرسیده و از طریق علی ابن ابیطالب و فرزندان 12 گانه اش ادامه یافته است.

2. غیبت کبرای امام دوازدهم نیز [اگرچه ضربهء مهلکی بر این نظریه است اما] موجب قطع این ارتباط نبوده و به سفارش همان امام غایب شونده، دینکاران (یا همان روحانیون) شیعه حکم «نواب عام امام زمان» را دارند که اگرچه با امام غایب ارتباط مستقیم ندارند اما به هدایت او عمل می کنند.

3. پرهیز شیعیان امام غایب از دست گرفتن حکومت تصمیمی سخت اشتباه بوده است و، از آنجا که فقاقت نوعی جانشینی عام امام غایب را فراهم می کند، در دوران غیبت کبرای امام می توان به «ولایت فقیه» قائل بود.

4. دینکاران شیعه (مجتهدین، علماء و روحانیون) می توانند، با تصمیم جمعی خود، یک نفر را بعنوان «فقیه ولی» انتخاب کنند تا، بعنوان جانشین امام غایب امت شیعهء اثنی عشری (و اکنون کل ملت ایران!) را رهبری کند.

5. این ولی فقیه، حتی اگر خود اظهار نکند، با امام غایب در ارتباط است و نه تنها خودش که دولت هایش نیز بوسیلهء امام غایب در کارهای مملکت هدایت می شود.

حال بیائید و فرض کنید که کسی در همان بند اول بکوشد تا ثابت کند که واقعهء غدیر خم دال بر «جانشینی معنوی» بود و جنبهء سیاسی نداشته است. می بینیم که این مهمترین آجری است که از زیر دیوار حکومت اسلامی کشیده می شود، بی آنکه اظهار کننده از حدود اسلامیت خود خارج شده باشد.

توجه کنید که اینگونه اظهار نظرها از جنس همان مضمون و محتوای «نواندیشی آزاد دینی» است که طی آن مؤمنین مسلمان و اندیشنده می کوشند تا، با نگاهی از درون دین، مفاهیم دینی خود را نقد و اصلاح کنند. اما تجربهء نگارش مقالهء آقای غروی و تعطیل روزنامهء بهار این نکته را ثابت می کند که در تحت سیطرهء یک حکومت مذهبی اولین امری که ناممکن می شود همین «نواندیشی آزاد دینی» است و به همین خاطر اکثر نواندیشان دینی ما مجبور شده اند یا در زندان به سر برند و یا به کشورهای سکولار دموکرات پناهنده شوند. و می خواهیم نتیجه بگیریم که لازمهء برقراری «نواندیشی آزاد دینی» استقرار حکومتی سکولار دموکرات در ایران است(6).

1. نگاه کنید به بازچاپ این مقاله در سایت جنبش سکولار دموکراسی ایران، در پیوند زیر:

<http://isdmovement.com/2013/10/103113-Aliasgar-Gharavi-Is-imam-a-religious-or-a-mundane-leader.htm>

2. واژهء «مولا» از ریشهء واژهء «ولی» گرفته شده که از سه حرف آن دوتاشان بی صدا (مصوت) اند و یکی شان صدادار است: «واو، لام، یاء». و چون با هم خوانده شوند «لام» اش با صدای یاء قابل تلفظ می شود اما «واو» اش را می توان با دو صدا (که نوشته نمی شوند) خواند: به فتح واو (Vali) یا به کسر واو (veli)، که اولی مصطلح تر است؛ و یا یاء را همچون یک الف (valaa) تلفظ کرده و آنگاه با افزودن همزه ای به پایان همین شکل آخر: ولاء (valaa) را ساخت و بکار برد. در عین حال، از این «ریشه» یا «ریشه ها»، واژه های دیگری برآمده اند همچون دو صورت ولایت (Velaayat) و نیز «velaa» و «valaa» و «مولی» و «مولا» و «موالی». و معناهای این واژه ها نیز در طول تاریخ در هم تنیده و تبدیل بهم شده اند و در این اختلاط انواع و اقسام اغراض سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیز بی کار نبوده اند. در فرهنگ فارسی این موارد را چنین می یابیم:

ولی (vali): دارای سه معنی است (1 دوست صدیق، یار، (2 قیم، صاحب، خداوند، (3 پیر خانقاه دراویش
ولی عهد: جانشین

ولی عصر: صاحب زمانه (لقب امام غایب)

والی (vaali): حاکم ایالت، استاندار [جمع شان می شود: ولات (volaat)]

ولایت (valaayat): حکومت کردن - استان - سرزمین [جمع: ولات و ولایات]

ولایتی (valaayati): منسوب به یک ولایت و دیار

ولاء (velaa): به دو معنی: (1 محبت و صداقت؛ (2 پیوستگی و پیاپی کردن

مولا (به جای مولی): دو معنی متضاد دارد: (1 آقا و سرور (2 بنده [جمع آن «موالی» است که هم معنی

سروران را می دهد و هم به برده و بنده شدگان اطلاق می شود؛ مثل ایرانیان اسیر اعراب که موالی خوانده می شدند؛ و یک معنی مجزا هم دارد به مفهوم: «دوستدار» و «محبوب».

همچنانکه دیده می شود، این مجموعه واژگانی دارای معانی بشدت متضاد هستند و اسناد متقنی هم در

دست نیست تا نشان دهند که آیا، مثلاً، در زبان عربی 1500 سال پیش نیز همین تفرقه وجود داشته و یا اینکه بخاطر نقش کلیدی این واژه در تاریخ اسلام است که اکنون به این آشفتگی رسیده ایم.

3. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2007/ES.Notes.020207-Mohammad%20in%20Mecca.htm>

4. نگاه کنید به کتاب قدیمی من «جامعه شناسی سیاسی تشیع اثنی عشری» در پیوند رایگان زیر:

<http://www.mediafire.com/?jc6x6xe8a6z2jve>

5. نگاه کنید به کتاب من به نام «پیدایش و نقش دینکاران امامی» در پیوند رایگان زیر:

http://hotfile.com/dl/91944972/20bac65/Din_Karane_Emami.pdf.html

6. این واقعیت جدا از این نکته است که «نواندیشی شیعی - ایرانی» ی پنجاه ساله اخیر چه مشکلات مهلکی داشته و

چگونه بجای اصلاحات مذهبی منجر به قدرت گرفتن ارتجاعی ترین نیروهای مذهبی شده است. من این مطلب را در مقالات دیگری شکافته ام که در پیوند زیر قابل دسترسی است.

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2006/ES.Notes.111706-sorush.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>